

یزید؛ پست‌ترین خلیفه اموی

از مورخان و طرفداران حفظ منافع کسی نمی‌تواند توجیه کند که نظام یزید، یک نظام عام اجتماعی و برای حفظ امنیت اجتماع لازم بود، زیرا یزید از میان خلفای بنی‌امیه هیچ شایستگی نداشت که نظام دولتی را برپا دارد. او شایستگی چنین مقامی را نداشت، نه در زمان خود و نه در زمان بعد از خود.

دولت (در دوره یزید) تنها از طرف هواخواهان بنی‌امیه اداره می‌شد که به نوعی بر آن اشراف داشتند نه اینکه یزید، در این میان، عرضه‌ای داشته است. زیرا همگان می‌دانند که بعد از مرگ یزید، جامعه به بیعت پسر یزید (معاویه دوم) شتافتند و او که یکی از زاهدان زمان خود بود، بعد از استقرار به حکومت، مردم را به نماز جماعت فراخواند و در خطبه آن به صراحت اعلام کرد:

«من از اداره امور شما عاجز مانده‌ام، تلاش کردم بمانند عمر (خلیفه دوم) کسی را پیدا کنم که بر شما حکم براند، اما او را پیدا نکردم، به دنبال شورای شش نفری رفتم که آنها حکومت نمایند، ولی آنان را نیز پیدا نکردم، بهتر است شما خود حکومت را به دست گیرید و هرکسی را که دوست دارید، انتخاب نمائید.»

معاویه به این ترتیب استعفایش را اعلام؛ رفت و خانه‌نشین شد و بعد از سه ماه به درود حیات گفته و حکومت را به حال خود وا گذاشت. او، همزمان رقیبی بمانند

عبدالله بن زبیر در پیش داشت از این جهت می‌گویم: یزید هیچ‌گونه شایستگی نداشت و هرگز مقایسه او با حسین بن علی علیه السلام جایز نیست. این، نکته‌ای نبود که بر کسی مخفی بماند زیرا به نظر معاویه و طرفداران او، یزید لیاقت آن را نداشت که زمام حکومت را به دست گیرد و لذا آنها در اعلام ولایتمهدی یزید کاملاً تردید داشتند و روا نمی‌دانستند که او ولیعهد شود. بارها به یزید گوشزد کرده بودند که دست از کارهای زشت خود بردارد و عیوبش را اصلاح نماید!!

حسین علیه السلام شخصیتی پاک

حتی آنجا که بعضی از دوستان معاویه، او را از جرأت و جسارت حسین بر ضد او اخطار دادند و به او گفتند: به حسین نامه‌ای بنویسد و او را کوچک شمارد و تحقیرش کند، معاویه به صراحت گفت: «و ما عَسَيْتُ أَنْ أَعِيبَ حَسِينًا وَاللَّهِ مَا أَرَى لِلْعَيْبِ فِيهِ مَوْضِعًا». «بر من نشاید که بر حسین عیب گیرم، زیرا هرگز در او عیبی نمی‌بینم». شاید برخی از مقایسه‌کنندگان علی علیه السلام با معاویه به علت و دلیلی تمسک جویند که باز معاویه، اندکی عرضه داشته که توانست در برابر مردی بمانند امام علی علیه السلام بازی نماید و با دروغ و دغلکاری و دیپلماسی او را شکست دهد و چند روزی بر آریکه خلافت تکیه زند؟!

اگر این انگیزه دروغین، برای توجیه سیاست بازی معاویه متوجه باشد، هرگز برای توجیه پیروزی (ظاهری) یزید بر حسین علیه السلام، کافی نیست. زیرا کسانی که در ادعای خون‌خواهی عثمان به وسیله معاویه، خود را فریب داده و یا فریب خورده‌اند و پنداشته‌اند که در این ادعا صادق است، انگیزه آنها برای این کار، حسادت، انتقامجویی خیالی یا تهییج احساسات عصبیت کور است و آنها شاید بهانه بیاورند که معاویه، در آغاز کار چندان ادعائی در خلافت نداشته و مزاحم کسی نبوده است که به اصرار، با او بیعت نمایند. او تنها می‌خواست انتقام خون عثمان را مطالبه کند، تنها همین و بس. اما آنها (طرفداران متعصب معاویه) با اعجاب خاصی دیدند که چه مقدار معاویه

بر این مسأله (خونخواهی عثمان) غیرت ورزیده و تأکید داشته است و فهمیدند (با وقاحت) هدف عمده معاویه در این منازعه، دست‌یابی به قدرت بوده است و آنهمه فتنه‌انگیزی و برپایی آشوب و بهم زدن جامعه مسلمان، تنها برای به دست آوردن حکومت بوده است. معاویه، قانع نمی‌شد که تنها خودش حکومت را به دست آورد، بلکه می‌خواست حکومت را به فرزندش نیز انتقال دهد و خلافت به سلطنت تبدیل نماید.

ویژگیهای یزید

یزید نه شخصی دارای رأی و نظر بود، و نه اهل اسلحه و جنگ که عده‌ای به خاطر این دو جهت گرد او جمع آیند و کاری به پیش ببرند. او مردی فاسق بود، اهل شراب و قمار بود، شب و روزش با مستی و قمار می‌گذشت و در میان سازندگان و نوازندگان به عیش و نوش مشغول بود. تنها دلمشغولی او، بازی با میمونش ابوقیس بود که عنان از اختیار او گرفته بود. او در میان زنان و ندیمان پوسه می‌زد و اگر فراغتی داشت، به شکار می‌رفت و هفته‌ها و هفته‌ها در میان جنگلها، صحرا و بیابان بسر می‌برد. او نه در اندیشه حکومت‌داری و مدیریت آن برنامه‌ای داشت و نه در حکمرانی و تدبیر امور و رعایت احوال رعیت و ملیت تجربه می‌آموخت که مثلاً آینده چگونه خواهد شد!!

شریف‌ترین انسان و پست‌ترین رجال

اگر بخواهیم با معیارسنجی، میان حسین علیه السلام و یزید، را عیارسنجی نمائیم، با صراحت باید گفت: موضع حسین، موضع یک انسان کاملاً شریف و بزرگوار، با موضع یک انسان فرصت‌طلب و کاملاً رذل است. حقاً هر دو (حسین و یزید) در این نقطه به اوج رسیده‌اند. حسین با تمام نیروی خود در دفاع از انسانیت و جانبداری از حق و نفرت از نفاق و دورویی، پیروز شده است. و یزید با رذالت تمام و پست‌ترین هواهای نفسانی، غالب گشته است. حسین علیه السلام در شب عاشورا در کربلا که ساعت‌هایی بیش، از

عمرش باقی نمانده بود، شب را به قیام و نماز و دعا و مناجات گذراند و به یارانش اجازه داد که از تاریکی شب بهره بگیرند و او را تنها گذارند و به هرکجا و به هرجا که می‌خواهند بروند. ولی آنها، امتناع کردند و گفتند: ما در کنار تو شهید خواهیم شد و لحظه‌ای تو را تنها نمی‌گذاریم».

مسلم بن عوسجه از رجال برجسته صحنه عاشورا چنین خطاب کرد:

«أَنْحَنُ تَتَخَلَّى عَنْكَ وَلَمْ نَعْدِرْ إِلَى اللَّهِ فِي آدَاءِ حَقِّكَ؟!»

«آیا ما تو را تنها گذاریم، پس پیش خدا چه عذری برای عدم انجام وظیفه خود

داریم؟!»

آنگاه گفت: «به خدا هرگز از تو جدا نمی‌شوم تا دسته نیزه‌ام را در سینه دشمن فرو برم و تا هنگامی که دسته شمشیرم در دستم باقی مانده، آنان را با شمشیرم بزنم. حتی اگر چیزی و سلاحی پیدا نکنم، آنان را با سنگ می‌رانم تا سرانجام در حضور تو به شهادت برسم».

الحق او به سوگندش وفا نمود. او کشته شد ولی حسین علیه السلام باقی ماند.

حیب‌بن مظاهر دیگر یار با وفای او، هنگام جان سپردن مسلم، در کنار او در حالی که به شدت نفس می‌کشید، خطاب به او گفت: «اگر نبود که من نیز به دنبال تو (مسلم) می‌آیم، می‌گفتم وصیت خود را بکن تا عمل نمایم».

مسلم در حالی که آخرین نفسها را می‌کشید، گفت: «تو را سفارش می‌کنم که در کنار این مرد (حسین) شهید شوی!»

حسین علیه السلام نیز بعد از چند ساعتی به آنان پیوست و آرزوی تشکیل دولت

هاشمی (طالبی) بعد از او برای هدفهای زیادی خاموش شد^(۱).

۱. البته مسلم است که یکی از اهداف حسین علیه السلام تشکیل حکومت حق و عدل بوده است که در پرتو آن به اصلاح جامعه پردازد، اقامه عدل نماید، امر به معروف کند اگر او به این هدف عالی نائل می‌شد، قطعاً آن را عمل می‌کرد و طبیعی است که در آن راه به شهادت نیز راضی بود. و شهادت نیز منظور او بوده است. رضا الله رضانا اهل البیت (مترجم).

اما او سخن حق و بی‌بردهٔ خود را به گوش اصحاب کرامت و حامیان دفاع از انسانیت رسانید که هرگز سخن باطل و تباهی را برتنبند و پاسخ آن را فوراً جواب دهند.

وقتی حسین علیه السلام کشته شد، والی کوفه (عبیدالله بن زیاد) مردم را به جماعت فراخواند و در بالای منبر گفت: «الحمد لله الذي أظهر الحق وأهله ونصر امير المؤمنين يزيد بن معاوية وحزبه، وقتل الكذاب، الحسين بن علي و شيعته».

ایمان، قتل با مکر
و حيله را ممنوع
کرده است. انسان
مؤمن هرگز کسی
را غافلگیرانه
نمی‌کشد».

«سپاس خدای را که حق و یارانش را پیروز گردانید و امیرالمؤمنین یزید بن معاویه را یاری کرد و کذاب و دروغگو (نعوذ بالله) حسین بن علی و یارانش را شکست داد و کشت».

ولی بلافاصله و بدون فوت وقت، پیر فرتوتی از طرفداران کرامت انسانی (عبدالله بن عقیف آزدی) که یکی از چشمانش را در جنگ جمل و دیگری را در جنگ صفین از دست داده بود، از گوشهٔ مسجد بلند شد و با صدائی رسا، دقیقاً در همین روز پیروزی ابن زیاد، فریاد زد:

«يا ابن مرجانة أتقتل أبناء النبيين و تقوم على المنبر مقام الصديقين إنما الكذاب أنت و ابوك و الذي ولأك و أبوه».

«پسر مرجانه (زن بدکارهٔ دورهٔ جاهلی) آیا فرزندان پیامبر را می‌کشی و به جای راستگویان و صدیقان روی منبر می‌نشینی، کذاب و دروغگو تو هستی و پدرت و اربابت و پدرش هستی».

آفرین بر بازیگران حماسهٔ جاوید. هنوز خورشید، نور خود را نگسترانیده بود که دیدند، او (عبدالله بن عقیف) بالای دار آویزان است (رحمة الله علیه).

شگفتا! یاران حسین تا به این حد اوج اعلی از کرامت و مناعت نفس شتافته‌اند؟! آری چنین است حماسه جاوید صحنه عاشورا.

درست نقطه مقابل

یزید در عمق دنائت و پستی و رذالت انسانی، پیروز شد. از طرفی در پستی و دنائت طرفداران یزید، کافی است که بدانیم اینها همان کسانی بودند که فقط و فقط برای جیفه دنیا، به هتک حرمت مدینه پیامبر دست زدند، غارت کردند، پرده ناموس دختران انصار را دریدند. در حالی که به آن پیامبری که در همان مدینه مدفون بود، کافر نبودند و به ظاهر مسلمان بودند.

آنان، چه عذری در اقدام به چنین کارهای وقیحانه، در پیشگاه خدا دارند؟! حتی بالاتر از این خست و دنائت، اینکه آنها در صحنه عاشورا در مواجهه و رویارویی با حسین علیه السلام فرزند فاطمه، تردید داشتند، زیرا معتقد بودند که حسین علیه السلام کریم و فرزند کریم است. ولی با تمام وقاحت، ایقان لباس او را کردند و لباس زنان و فرزندان او را به غارت بردند و وقیحانه به آن افتخار می‌کردند!!

به فرض، اگر ایقان به دین اسلام، رسالت محمد صلی الله علیه و آله جد حسین علیه السلام کافر می‌بودند، می‌شد که در قاموس مردانگی، حساب دیگری داشته باشند و چندان پست و رذل به حساب نیایند؟! اما زهی بی‌وجدانی و دنائت نفسانی!!

در عرصه این تقابل و مواجهه است که دو شخصیت در ابزار پیروزی مقابل یکدیگرند و همین‌طور در اهداف و مقاصد نقیض یکدیگر!!

شعارهای معاویه

معاویه و یاران او، (در نبرد پیروزی بر دشمن) می‌گفتند: «انّ لله جنوداً من العسل» خداوند از عسل برای خود ارتشی دارد. او از نیروی عسل (که زهر دار و مسموم بود) به پیروزی بر دشمن خود و بر ضد مخالفش، بهره می‌برد که او را بکشد و او را از پای

درآورد، حتی اگر آنان (مخالقان) از دوستان نزدیک او باشند. روایتهای تاریخی از استفاده معاویه برای نابودی دشمنان خود از راه عسل مسموم زیاد است. مانند اینکه معاویه امام حسن، مالک اشتر را از طریق سم به وسیله عسل مسموم، از پای درآورد. عجیب‌تر اینکه در باره عبدالرحمان بن خالد که در جنگهای شام، در کنار معاویه بود، نوشته‌اند که او نیز به وسیله عسل زهردار، مسموم و کشته شد! می‌گویند: او نامزد خلافت بعد از معاویه بود.

تا این خبر (مسموم شدن عبدالرحمان) را قوم و خویشان او فهمیدند، طیب معاویه را که متهم به مسموم کردن عبدالرحمان بود، کشتند. اگر حسین علیه السلام یکبار، آری تنها برای یکبار، از این وسائل، برای پیروزی به مخالف استفاده می‌کرد، او هم می‌توانست هرچه زودتر به اهداف خود برسد و پیروز شود! اما هیئات!

ایمان زنجیر مکر است

هانی بن عروه شیخ قبیله کِنده از یاران قدیمی حسین و پدرش علی علیه السلام است. قبیله کنده، تماماً مطیع فرمان حسین‌اند. می‌گویند: وقتی علی علیه السلام از آنها استمداد می‌کرد هزار نفر مرد شمشیرزن، لیبک‌اش گفتند. می‌گویند: عبیدالله بن زیاد والی یزید، در کوفه خواست که از هانی در خانه‌اش عیادت بعمل آورد، و نظر وی را برای حمایت از حکومت یزید، جلب کند. می‌گویند: هانی به مسلم بن عقیل که در خانه او میهمان بود، اشاره می‌کند که عبیدالله را بکشد اما مسلم، این خواسته را اجابت نمی‌کند، در حالی که او به آسانی می‌توانست این کار را انجام دهد و از هواداران زیادی نیز برخوردار بود، که خون ابن زیاد را بریزند و به مرام خود نائل آیند اما مسلم با کمال مردانگی این خواسته را رد کرد و فرمود: «أنا أهل بیت نكزة القدر»: ما خاندانی هستیم که مکر و حيله را ناپسند می‌شماریم، و پیامبر فرموده است: الإیمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن» (حدیث نسبی) ایمان، قتل با مکر و حيله را ممنوع کرده است. انسان مؤمن هرگز کسی را خافگیرانه نمی‌کشد». اگر آن روز، مسلم؛ ابن زیاد را می‌کشت، یکی از بزرگترین یاران یزید را از پا در

آورده بود! شاید کسی بگوید که کشتن ابن زیاد، در آن شرایط چنانی به صواب بوده است و جای ملامت ندارد! اما نه، هرگز!

رابطه اخلاق و سیاست

در فرهنگ حسین علیه السلام و پسر عمویش مسلم، اخلاق و سیاست با همدیگر رابطه تنگاتنگی دارند. آنها هر دو قائل به جدائی اخلاق از سیاست نیستند. ترور ابن زیاد از دید سیاسی، خطائی فاحش و از نظر اخلاقی زشت و قبیح است.

کسی که در این مسأله تردید می‌ورزد و به جدائی اخلاق از سیاست باور دارد، ممکن است این کار (ترور) در نظر وی درست باشد که بسیاری هم در راه رسیدن به اهداف خود، از آن استفاده می‌کنند. اما اگر جدائی اخلاق از سیاست خطا است، ترور نیز خطای بسیار مشکلی است که تنها اندکی، آری اندکی از رجال سیاسی از آن استفاده می‌کنند. شاید کسانی تصور کنند که کرامت و بزرگواری که اصحاب حسین علیه السلام از آن برخوردار بودند، نه یک راه سیاسی بوده، بلکه یک راه ایمانی بوده است که معتقدان آن شهید شدن در کنار حسین علیه السلام را ثواب دینی می‌دیدند و بعد از شهادت به بهشت می‌روند!

این گروه در اندیشه خود و در این گفتار، راه منفعت را انتخاب کرده‌اند و می‌گویند که انگیزه انسان در کارهای خود، تنها جذب نفع است و بس.

این گروه می‌گویند: حتی آنچه از انسان، با انگیزه عقیده و ایمان سر می‌زند، آنهم رنگ منفعت‌طلبی و دنیاخواهی دارد! اما اینها فراموش کرده‌اند که منفعت‌طلبی به تنهایی نمی‌تواند خرایز جوانی را که آدمی از خلال آن، (خواسته یا ناخواسته) در خدمت ممنوعش باشد، تفسیر نماید.

حتی اینها فراموش کرده‌اند که طرفداران یزید، از رسیدن به بهشت جاوید بدشان نمی‌آمد و منکر آن نبودند. پس اگر چنین است، چرا هواداران یزید بمانند انصار حسین علیه السلام آن را نخواستند و این چنین به جنایت دست زدند؟!

آنها، این هدف را نخواستند، زیرا دل به ضلالتی سپرده بودند و فاقد ایمان و عقیده بودند و از نیروی اخلاقی قوی برخوردار نبودند که به ترس از مرگ غلبه کنند و سوسه‌های شیطانی و دل‌بستن به دنیای فانی و خزیدن برای لذت زودگذر را از خود دور سازند!

اگر اختلاف طبیعتها و شخصیت‌ها نبود، همگان به اشتیاق بهشت جاودان شتاب می‌کردند و راه واحدی را در زندگی دنیایی انتخاب می‌نمودند! و همین‌طور کسی که می‌گوید: کرامت و بزرگواری در نفوس انصار حسین علیه السلام که افراد اندکی بوده‌اند، وجود داشت آنها در راه خود ثبات داشتند، با او قیام کردند، با او همراه شدند و با او به شهادت رسیدند و تا آخر عمر، هرگز لحظه‌ای از او دور نگشتند! این دو گروه: اصحاب دنیا و یاران یزید و طرفداران کرامت و یاران حسین علیه السلام هرگز در یک سطح نبودند که آن دو را مقایسه نماییم. هرگز این خلاء میان آنها قابل اغماض نیست. هرگز نمی‌توان آنها را با هم مقایسه کرد و ارزیابی نمود و به داوری نشست.

پس مدار و معیار اختلاف در این نگرش تاریخی، آن تمایز ذاتی میان دو شخصیت بارز است: اصحاب کرامت و اصحاب رذالت. این، حقیقت این قضیه تاریخی است. بگذار هر مفسری هرگونه که می‌خواهد این جریان تاریخی را تفسیر نماید و این گرایشهای روحی و اهداف سیاسی را ببیند و داوری نماید!!

هرگز در صحنه تاریخ، روند دو شخصیت با گرایشهای متضاد، بمانند تلاقی و رودروئی طالبیان و امویان، به ویژه تقابل حسین و یزید نبوده است! زندگی امام حسین علیه السلام صفحه درخشانی است که هرگز صفحه درخشنده‌ای بمانند آن در صفحات روزگار دیده نشده است. و هیچ صفحه‌ای نظیر آن، تمایزات و تفاوت‌های این دو شخصیت را نشان نداده است. حالا، ما دورنگر باشیم یا کوتاه‌نظر، چندان فرق نمی‌کند.